

عزیزم!

من با تو اختلاف نظر دارم!

محمدحسین شیخ‌شعاعی

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ...؛
بگو ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان
است بایستیم که جز خدا را نپرستیم... (ال عمران، ۶۴)

وقتی با کسی اختلاف نظر دارید و می‌خواهید با او وارد بحث شوید یا به هر ترتیبی او را با خود همراه کنید هیچ وقت بدون مقدمه و از همان ابتدای کار سراغ نقاط اختلاف نروید و سعی‌تان را برای همراه کردن او آشکار نکنید. بهترین کار این است که مدام نقاط اشتراک را به میان بکشید و فضای ذهن حاکم بر گفتگویتان را پر کنید از نمادهایی که مورد علاقه دو طرف است.

این کار هم بر صمیمیت میان شما می‌افزاید و بحث را از جدل و مرأ و دعوای لجوجانه و حس‌های دشمنانه دور می‌کند و هم کار شما را برای فهماندن حرف‌هایتان و راضی کردن طرف مقابل آسان‌تر می‌کند. می‌دانید چرا؟ طرف مقابل شما وقتی علاقه شما را به مسئله که مورد علاقه او هم هست می‌بیند، از جهت روانی با دریافت این سیگنال مثبت نسبت به مجموعه اعتقادات شما ذهنیت منفی‌اش را از دست می‌دهد و آماده فهمیدن حرف شما می‌شود. به‌علاوه شما با تکیه مدام به مشترکات، در واقع آن را اصل قرار داده‌اید و موارد اختلافی را به فرع برده‌اید.

این تقسیم‌بندی حتی اگر چندان هم واقعیت نداشته باشد، ترس طرف مقابل را از پذیرفتن حرف شما و برگشتن از اعتقاد قبلی‌اش را از دو جهت از بین می‌برد.

یکی این که انسان به طور طبیعی می‌ترسد که درباره مسائل مهم و حساس تجدید نظر کند و شما باید به طرفتان بقبولانید که در مسائل اساسی و مهم‌تر مثل او فکر می‌کنید و نیازی به تغییر جهت نیست. دوم این که انسان از شکست می‌ترسد.

دلیل اصلی خیلی از نزاع‌ها، خصوصاً دعوای عقیدتی که بی‌نتیجه می‌ماند همین است. طرف باطل به‌خاطر ترسی که گاه حتی به صورت ناخودآگاه از شکست خوردن و تحقیر دارد بنا بر این می‌گذارد که زیر بار حرف مقابل نرود اما شما با بزرگ کردن مشترکات و جزئی (و البته نه حتماً بی‌اهمیت) نشان دادن موارد اختلافی سعی می‌کنید بازی را از صورت برد و باخت خارج کنید.

قاعده‌ای که گفتیم می‌تواند در همه اختلاف نظرها و در همه سطوح با کمی تفاوت حاکم باشد و اختصاص به موردی که در آیه بالا به آن اشاره شده ندارد.

برای تویی

که هر روز روشن از بعثت توست!

لیلا سادات باقری

آه! که تصورش هم برای لحظه‌ای، ثانی‌های گذرا حتی، آن قدر سخت است که انگار نفس می‌خواهد در سینه حبس شود که اگر تو نبودی! اگر تو نبودی این‌جا میان این همه ظلمت و جنگ و قدرت و مقام، حتماً که دوباره زنده‌به‌گور می‌شدیم ما، آن هم نه از سر جنسیت و حماقت جاهلیت عرب ۱۴ قرن پیش که از سر جاهلیت ثانی مولود تمدن و تکنولوژی امروز!

تو اگر نبودی؛ تو با آن شب و تنهایی در آن غار پر از آسمانت که پر شده بود از یاسمن‌های وحی‌ای که برای نجات تمامی قرون، منتخب و پیام‌بر شده بودی؛ همه‌ی ساعات ما شب بود و تاریک! دیگر کجا می‌توانستیم در عمق تاریکی لجن‌زار پرستش شهوت و منیت‌ها بر خیزیم و زمزمه کنیم که: ان ناشئه‌اللیل هی اشد وطا و اقوم قیلا!

تو اگر نبودی؛ تو با آن همه مهربانیت هنوز که هنوز است انسانیت را در این دنیای رنگارنگ با رنگ پوست و لهجه و قومیت می‌سنجیدند! دیگر کجا مالکم ایکس می‌توانست فریاد «مرگ بر نژادپرستی» را سر بدهد و از مرگ واهمه‌ای نداشته باشد که بلال هم اذان گوی تو بود!

تو اگر نبودی؛ تو با آن همه صلابت و خویشتن‌داریت، امروز سنگ‌های کوچک و ناتوان در دست‌های ساکنان قریب قدس مقدس نمی‌توانست که با توکل و ایمان به پروردگار تو، مرزهای این قبیله‌ی اولینت را استوار پاسداری کند. دیگر کجا امام موسی‌صدری پیدا می‌شد که فریاد حق‌خواهی را در دنیای عرب زنده کند و نهراسد از هیچ تهدیدی.

تو اگر نبودی؛ تو با آن همه سایه‌ی عنایت بی‌مثال و همیشگی، امام روح‌الله را به یقین توانایی این نبود که با توکل بر مصحف شریف و خدای به حق تو، یک وسعت جغرافیایی را با نام دین و راه و روش تو دوباره حیات ببخشد؛ دیگر کجا این همه جوان‌مرد پیدا می‌شد که در قرن چهاردهم هجری برای دین پاک تو بی‌شائبه جان را تقدیم بکنند و «الله‌اکبر» را تا ابد و تا ظهور آخرین یادگار معصوم و مبارک تو، فریاد کنند!

تو؛ تو با این همه پیام‌بریت، با این همه سلاله‌ی پاک و عزیزت، با این همه رحمه‌للعالمین بودن، با این همه «محمد» بودن، با این همه برگ برگ مقدس و شفا دهنده‌ی به یادگار مانده از لحظه‌های لقای پروردگارت در میان همه‌ی تمام تاریکی‌ها و سختی‌های گذرای هر روزه‌ی ما، حضور داری!

سوگند به بت‌شکنی ابراهیم، به کلیم‌الله بودن موسی، به صوت جان‌فزای داوود، به رأفت مسیح که تو، پیام‌بر گل‌هایی، جناب خاتم‌الانبیایی، حضرت عاطفه‌هایی، مرد جنگ و ستیز با ظلمی، آقای اشرف مخلوقات در تمامی روزگارهای بودن؛ از آغاز خلقت!

... و راستی ببخش مرا که این همه حضرتت را «تو» خطاب کردم که شما خوب می‌دانید که: آخر، دنیا بدون «تو» تعطیل می‌شود!

